**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011210**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث در مورد زکات دین و قرض است. در مورد زکات دین چند بحث است یکی: آیا دین زکاتش بر مقرض است یا مقترض. از جهت روایات روشن است که بر مقترض است برخی روایات که ممکن است توهم معارضه شود باید آنها را بحث کرد. مرحله دوم: حالا که بر مقرض نیست آیا همیشه نیست آیا اگر مقرض بتواند به راحتی قرضش را تحصیل کند زکات به گردنش است آیا اگر هدفش فراراز زکات باشد برش زکات است. سوم : تعبیری در کلمات فقه الرضا و مقنع شیخ صدوق است که از بعضی از روایات هم استفاده می شود می گوید اینکه بر مقرض زکات نیست یک استثنای دیگری دارد آن این است که اگر مقرض مالش را قرض داده که باش تجارت کند این زکات برش نیست. مراد چی است ؟ آیا دلیلی دارد ؟ بعدا عرض می کنم.

روایاتی که در مورد مال الدین است را بخوانیم. قبل از آن این نکته را عرض کنم که ما در مال غایب روایات متعدد داریم که م گوید زکات ندارد مرحوم شیخ مفید در مورد مال غایب که زکات ندارد یک قیدی می زند می گوید مال غایب در صورتی زکات ندارد که انسان تمکن از تصرف نسبت به آن نداشته باشد و الا زکات دارد این بحث اینکه دین را اگر بتوانم تحصیل کنم ممکن است این بحث با بحث شرطیت تمکن از تصرف، عدم تمکن تصرف در عدم ثبوت زکات در مال غایب مرتبط باشد این مد نظرتان باشد چون برخی روایات است که ممکن است از آن این مطلب استفاده شود که مال غایب از این جهت که تمکن از تصرف درش نیست زکات واجب نیست و دین هم از همین باب بدانیم اینکه دین زکات ندارد چون قدرت در تصرف در آن نیست ولو به اینکه دین را تحصیل کند اگر به آسانی بتواند دین را تحصیل کند این ها را ممکن است به مرتبط بدانیم

این عنوان های کلی که باید مد نظر باشد.

ابتدا عبارت فقه الرضا و مقنع شیخ صدوق را می خوانم بعد راوایات را می خوانم. فقه الرضا یک جایی دارد من خود فقه الرضا را مراجعه نکردم از جامعه الاحادیث روایت را می خوانم:

« إذا كان لك على رجل مال فلا زكاة عليك فيه حتى يقضيه و يحول عليه الحول في يدك إلا أن تأخذ عليه منفعة في التجارة فإن كان كذلك فعليك زكاته» (الفقه - فقه الرضا، ص: 269‌)

این که بر مقرض نیست همچنین استثنایی در فقه الرضا است.

فقه الرضا در آن بحث مال غایب هم عبارتی است که این دو عبارت ممکن است یک نکته را بخواهد بگوید. ص 199 فقه الرضا:

عبارت،‌اولش در مورد این است که در مال التجاره زکات است بحث مجزا دارد که بعدا بحث می کنیم در بحث مال غایب می گوید:

«و إن غاب عنك مالك فليس عليك زكاته إلا أن يرجع إليك و يحول عليه الحول و هو في أيدك إلا أن يكون مالك على رجل متى ما أردت أخذت منه فعليك زكاته فإن رجع إليك نفعه لزمتك زكاته» (الفقه - فقه الرضا، ص: 199)

و إن غاب عنك مالك، با این استثنایی که کرده استفاده می شود که معنای غیبت اعم از این است که در ملک شما باقی مانده باشد یا به علت قرض دادن، غاب عنک مالک یعنی دیگر در دست شما نباشد حالا چه قرض دادی دست مقترض رفته یا قرض ندادی ولی غاب عنک مالک. این غاب عنک مالک با استثنایی که کرده استفاده می شود که یک معنای اعمی اراده کرده أيدك إلا أن يكون مالك على رجل متى ما أردت أخذت منه فعليك زكاته همین بحثی که مقرض به کسی قرض داده و هر موقع بخواهد متقرض مال را پس می دهد اینجا بر مقرض است فإن رجع إليك نفعه لزمتك زكاته این به نظرم با إلا أن تأخذ عليه منفعة في التجارة یکی باشد دلیل دارد یا ندارد در کلمات آقایان مطرح نیست در فقه الرضا و مقنع است ادله ای هم بر آن مطرح است اینکه چه می خواهد بگوید دلیل دارد یا نه باید بحث شود مقنع که از فقه الرضا گرفته شده عبارتش این است:

« و إن غاب عنك مالك فليس عليك شي‌ء إلى أن يرجع إليك مالك، و يحول عليه الحول و هو في يدك، إلا أن يكون مالك على رجل، متى أردت أخذه منه تهيأ لك، فان عليك فيه الزكاة، فإن رجعت إليك منفعته لزمتك زكاته »( المقنع (للشيخ الصدوق)، ص: 169‌)

دو استثنا دارد یک: مالك على رجل، جایی که مقرض به کسی قرض داده که هر وقت بخواد می تواند پس بگیرد. طبیعتا متقرض هم می تواند پس بدهد. دوم: فإن رجعت إليك منفعته، مقرض منفعت بهش رجعت. صحبت خواهیم کرد.

در اینکه بر مقرض زکات نیست بر مقترض است روایات زیادی داریم که می گوید بر مقرض نیست مگر اینکه دلش بخواهد بپردازد تو برخی روایات می گوید که بر متقرض نیست اگر مقرض دلش بخواهد بپردازد اگر مقرض بپردازد مقترض لازم نیست بپردازد بر متقرض زکات است اما می شود که مقرض هم بپردازد معلوم نیست که مقرض موضوعیت داشته باشد ممکن است از این باب باشد که دین دیگری را مطلقا یک فرد دیگر می تواند ادا کند ادای دین توسط دیگری جایز است از این باب. کسی هم که پرداخت می کند قصد قربت کند منافات ندارد اون مقرض با قصد قربت پرداخت کند در مورد دین ممکن است به طور کلی بگویم دیگری می تواند ادا کند زکات هم دین است.

طبق قاعده دین دیگری را دیگری می تواند ادا کند. نکته ای که وجود دارد این است که در اصل زکات، اصلی که می گوییم مطابق قاعده است چون زکات را می شود به جای زکات ولو متعلق به عین است میشود به جایش قیمت داد لازم نیست حتما از عین خود مال پرداخت شود چون می شود از قیمتش ادا کرد حالا دیگری پرداخت کند. تعلق به دینش به گونه ای است که با پرداخت قیمت هم کفایت می کند حالا بگوییم در جایی که به این نحو است دیگری می تواند این را پرداخت کند مشکلی که ما اینجا داریم این است که به هر حال یک نحو تعلقی به عین اینجا دارد ممکن است بگوییم این با موارد دیگر دین فرق دارد آنجا صرفا ذمه است لذا شخص دیگری می تواند دین را ادا کند ولی انیجا صرفا ذمه نیست تعلق به عین هم دارد روی این جهت بگوییم طبق قاعده نیست و خلاف قاعده است خیلی مهم نیست مهم این است که بگوییم این روایت طبق قاعده باشد یعنی از آن کشف کنیم که یک نحو تعلقی به ذمه دارد و از مصادیق پرداخت غیر باشد که شارع این را مصداق آن قرار داده مطابق قاعده باشد یا نباشد چیز مهمی نیست تعارض بین روایاتی که گفته مستقرض در صورتی به گردنش است که مقرض پرداخت نکند. اون خیلی تعارض خاصی ندارد بین آنها عمده این است که اصلا به عهده مقرض است یا متقرض ؟ روایات دارد یا ندارد؟ در جایی که مقرض می تواند مال را به راحتی از مقترض بگیرد حکم چیست؟ یا برای فرار از زکات قرض داده باشد؟

نکته: روایات زیادی داریم در نصاب هایی که حول در آن مطرح است گفته شرط زکات این است که یکسال در دست شخص باشد عنده. مفهوم عنده در موردی که بالفعل نزد من نیست ولی قوه قریب به فعلیت است آیا این عنده در موارد حتما فعلیت عندیت درش مطرح است یا قوه قریب به فعلیت را شامل می شود. شبیه این بحث در بحثی که در فحص در اصل برائت است مطرح است آقایان در شبهات موضوعیه مسلم است که اجرا اصاله برائت در شبهات موضوعیه متوقف بر فحص نیست قبل از فحص هم برائت جاری می شود یک استثنا بعضی ها کردند گفتند اگر جهل انسان به ان موضوع به حدی است که مختصر فحصی آن جهل برطرف می شود فرض کنید من نمی دانم دستم خونی است یا نیست اگر نگاه کنم متوجه می شود آیا اینجا می توانم اصاله الطهاره جاری کنم یا اصاله البرائة جاری کنم نمی دانم حج بر من واجب است یا نیست خوب اگر حساب را نگاه کنم می فهم چه مقدار پول دارم. آیا اینجا می شود برائت جاری کرد یا نه؟ بعضی از آقایان مرحوم آشیخ می گویند که نمی شود برائت جاری کرد تعبیرشان این است که عرف می گوید علم تو جیبی کأن ادله عدم لزوم فحص از فحص های مختصر انصراف دارد ادله ای که می گوید رفع مالایعلمون از آن مالایعلمونی که با مختصر فحصی عدم العلم اش به علم تبدیل می شود انصراف دارد حالا بحث اینکه انصراف دارد یا ندارد استدلال خاصی نمی شود برش اقامه کرد بعضی در پاسخ به این ادعا گفته اند از روایات استفاده می شود که حتی این مقدار کم هم فحص لازم نیست استدلال کردند به صحیحه زراره:

«قلت: فهل عليّ إن شككت في أنّه أصابه شي‌ء أن أنظر فيه؟ قال: لا » این استدلال ناتمام است به نظر می رسد کلمه (تفصیل بحث را یکبار صحبت کردم اجمال آن را تکرار می کنم) نظر دو معنا دارد یکی نظر یعنی نگاه عمیق یکی هم نگاه معمولی . اینکه فلانی اهل نظر و اجتهاد آن مراد نگاه عمیق است نه نگاه سرسری. افلاینظرون الی الابل مراد نظر عمیق است نه سطحی. دقت کردن است نگاه عن دقة است اینجا معلوم نیست انظر مراد نگاه سطحی باشد ممکن است نگاه عمیق مراد باشد. نکته دیگر اینکه این روایت در علل الشرایع ذیلی دارد در سوال سائل که صریح است: قَالَ قُلْتُ فَهَلْ عَلَيَّ إِنْ شَكَكْتُ فِي أَنَّهُ أَصَابَهُ شَيْ‌ءٌ أَنْ أَنْظُرَ فِيهِ فَأَقْلِبَهُ قَالَ لَا نگاه کنم و زیر و روش کنم به نظر می رسد که جمع بین این دو نقل این است که انظر که فَأَقْلِبَهُ ندارد نقل به معنای هم است انظر به معنای نگاه عمیق همین نگاه ساده بعلاوه فَأَقْلِبَهُ است در مورد نگاه بدون دقت حرف معلوم نیست بنابراین از این روایت چیزی در نمی آید یا مربوط به نظر دقیق است بنابر نقل علل یا این احتمال درش وجود دارد که مربوط به نگاه عمیق باشد.

پاسخ به سوال: اینکه از بابهای دیگر مثل طهارت می شود استفاده کرد یا نه یک مرحله دیگر بحث است.

علی ای تقدیر هیچ مطلب جدیدی به ما نمی رساند اگر بگویم طبق قاعده بگوییم انصراف دارد این روایت مانع از انصراف نیست به نظر ما انصراف داشتن از این گونه موارد صاف نیست خیلی نمی شود در مورد انصراف صحبت کرد.

سوال:می شود به عام تمسک کرد در شک در انصراف؟

پاسخ: بالاخره مطلبی است که باید مورد تامل قرار بگیرد که این موارد را می گیرد یا نمی گیرد در مورد آن نمی خواهم صحبت کنم. در مورد ادله خاصه می خواهیم صحبت کنیم منهای بحث انصراف که خیلی وجود یا عدم آن برای ما صاف نیست. ادله خاصه صحبت کنیم انصراف وجود داشته باشد یا نداشته باشد ممکن است آن روایات بحث را حل کند.

روایات باب زکات دین را می خوانم از اول بعضی روایات را اشاره به بحث سندی می کنم

باب حکم زکاه الدین و القرض در جامع الاحادیث باب 13 از ابواب من تجب علیه الزکاة:

علی بن الحسن بن فضال عن أیوب بن نوح عن صفوان بن یحیی عن عبد الله بن مسکان عن محمد بن علی الحلبی عن أبی عبد الله علیه السلام قال قلت له لیس فی الدین زکاة فقال لا

روایت موثقه است به خاطر علی بن الحسن بن فضال که فطحی ثقه است.

لیس فی الدین زکاة یک ابهامی دارد یعنی بر مقرض زکات نیست یا برمقرض شاید روشنترش این باشد که من له الدین برش زکات واجب نیست یعنی مقرض زکات برش واجب نیست.حالا روایات دیگر داریم مسئله خیلی صاف است.

بحث کلی در میان عامه وجود دارد عامه می گویند زکات شرطش این است که ملکیت، ملکیت تامه باشد بعد می رسند به جاهایی که ملکیت ناقصه است من له الدین و من علیه الدین هر دو را می گویند ملکیت ناقصه است در مورد هر دو بحث است که زکات بر عهده کدام است امثال اینها این ناظر به کدام بحث است ظاهرش این است که من له الدین را می گوید.

روایت دوم صحیحه عبدالله بن سنان: سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن النضر بن سوید عن عبد الله بن سنان عن أبی عبد الله علیه السلام قال لا صدقه علی الدین ولا علی المال الغائب عنک حتی یقع فی یدیک.

حتی یقع فی یدیک قید المال الغائب عنک است یا قید هر دو است؟ اگر قید هر دو باشد روشن است که مراد از دین، من له الدین است می گوید بر دین و آن چیزی که به دیگری به عنوان دین دادید زکات نیست مگر اینکه تبدیل به عین شود و در دست شما قرار بگیرد.

روایت سوم:

عبدالحمید أحمد بن إدریس عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن عبد الحمید بن سعد عبد الحمید بن سعد نمی دانم توثیق صریح دارد یا ندارد ولی صفوان بن یحیی ازش نقل می کند که به جهت نقل صفوان صحیحه خواهد بود.

 قال سئلت ابا الحسن علیه السلام عن رجل باع بیعا إلی ثلاث سنین به نحو نسیه که سه سال بعد پولش را بدهد من رجل مَلیٍّ بحقه و ماله فی ثقه آدمی ثروتمند است هم پول دارد هم قابل اعتماد است یزکی ذلک المال فی کل سنه تمر به أو یزکیه إذا اخذه یک بحث این است که ما مالی که شما قرض می دهید اگر نمی دانید آن طرف پس می دهد یا نه زکات واجب است یا نیست؟ ممکن است بگوییم یک مرحله ، مالی که انسان قرض داده زکات درش واجب است به شرطی که مطمئن باشی آن طرف پرداخت می کند ولی اگر مطمئن نباشی، بعد از اینکه پرداخت کرد زکات واجب می شود یک موقع است می گوییم هیچ زکات ندارد تا اینکه پرداخت کند ربطی به این بحث ندارد که متی اردت اخذت منه چون فرض این است که دین شما مدت دار است سه سال دیگر قرار است پس بدهد شما حق مطالبه نداری پس از مطالبه اینکه آن طرف می دهد یا نمیدهد آن ممکن است در بحث دخالت داشته باشد روایتی در نهج البلاغه است که در جامع الاحادیث روایت 1315 نقل شده:

و في حديثه عليه السلام إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ لَهُ الدَّيْنُ الظَّنُونُ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُزَكِّيَهُ لِمَا مَضَى إِذَا قَبَضَهُ‌ کسی که دین ظنون داشته باشد سید رضی دین ظنون را معنا می کند: دینی است که معلوم نیست زنده می شود یا نه. « فالظنون الذي لا يعلم صاحبه أ يقبضه من الذي هو عليه أم لا فكأنه الذي يظن به فمرة يرجوه و مرة لا يرجوه و هو من أفصح الكلام».

طبق این روایت قبل از قبض دین ظنون بر مقرض چیزی نیست ولی بعد از قبض واجب است و نسبت به گذشته هم باید پرداخت کند این روایت خاص است فتوای خاص است.

این روایت عبدالحمید سعد شبیه روایت این روایت نهج البلاغه است می گوید مقرض دینی که داده ولو مطمئن است که پرداخت می کند ولی تا پرداخت نکرده زکات واجب نیست ولی بعد که پرداخت کرد نسبت به گذشته هم واجب است این با روایات دیگر هم منافات دارد یک حکم خاص است. یزکی ذلک المال فی کل سنه تمر به أو یزکیه إذا اخذه فقال لا بل یزکیه إذا اخذه قلت له لِکَم یزکیه قال لثلاث سنین. یعنی سه سالی هم که دستش نبوده نسبت به آن هم باید زکات پرداخت کند. شبیه به این، در روایات غائب هم داشتیم. که مالی که غائب است تا وقتی که غائب است زکات ندارد بعد که به دست ما رسید بعضی روایات می گفت که نسبت به گذشته باید زکات را بدهد که به احتمال زیاد تقیه است فتوای برخی از عامه به این شکل است که نسبت به گذشته باید زکات بدهد. حمل بر تقیه اش قریب است. با توجه به روایات دیگر که می خوانم و بعدا صحبت می کنیم.

لِکَم یزکیه قال لثلاث سنین یعنی سه سالی هم که دستش نبوده نسبت به آن هم باید زکات پرداخت کند معنایش این است که بر مقرض واجب است زکات مالش را بدهد منتها بعد از اخذ. این فتوای برخی از عامه است.

محمد بن خالد الطیالسی عن العلاء قال قلت لأبی عبد الله علیه السلام بنابر تحقیق که محمد بن خالد الطیالسی ثقه است روایت صحیحه می باشد. ان لی دین ولی دواب وأرحاء و ربما أبطأ علیّ الدین فمتی تجب این «ربما أبطأ علیّ الدین» می خواهد بگوید که دین ظنون است دینی است که معلوم نیست پرداخت می شود یا نه معلوم نیست که سر وقت پرداخت شود ظنون یک کمی بالاتر است این سر وقت معلوم نیست که پرداخت می شود یا نه. تو همان فضاها است نمی خواهم بگویم عین آن است. فمتی تجب علی فیه الزکاه إذا انا اخذته قال سنه واحده قال قلت فالدواب والأرحاء فان عندی منها علی فیه شئ قال لا ثم اخذ بیدی فضمها ثم قال کان أبی رض یقول انما الزکاه فی الذهب إذا قر فی یدک قلت له المتاع یکون عندی لا أصیب به رأس ماله علی فیه زکاه قال لا.

یک بحث این است که زمان وجوبش کی است روایات می گوید که زمان اخذ است. همین الان واجب نیست وقتی اخذ کرد واجب است بحث دیگر این است که وقتی اخذ کرد لِکَم سنة تجب این سنة واحدة مناسب است با لکم سنة تجب سوال شده باشد.

روایات را ببینید ان شالله جلسه بعد. بیشتر جنبه فقه الحدیث مد نظر است. عمده این است مقرضی که می تواند به راحتی قرضش را تحصیل کند بر این شخص واجب است یا نیست این مهم است از جهت فتوایی هم خیلی محل اختلاف است بین متقدین و متاخرین. بعدا فتاوا و روایات را عرض خواهم کرد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین